

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(توضیح اینکه حدود ۲۰ دقیقه از صوت این مجلس نامفهوم است)

... در یک محیطی است که محیط تربیتی او اقتضاء می کند که یک نحوه تفکری داشته باشد که آن تفکر با مبانی شرع وفق ندهد. تفکری داشته باشد از اول بی حجاب باشد. تفکرش این باشد که فرض کنید که از اول من باب مثال انکار خمس و زکات و اینها را بکند. تفکری داشته باشد...، الآن خیلی ها هستند که خمس نمی پردازند، تفکرشان این است، انکار خمس را می کنند می گویند آقا خمس را آخوندها درآوردند! انکار خمس را می کنند اما در عین حال به فقرا خیلی کمک می کنند. حتی اگر شما نگاه کنید می بینید بیش از آن مقداری که خمس بر آنها تعلق می گیرد انفاق می کنند. خب ما می گوئیم اینها مرتد هستند چون انکار خمس می کنند؟ ضروری دین را انکار می کنند؟ نه، این در یک محیطی قرار گرفته که آن محیط استضعاف برای او ایجاد کرده. حقیقت دین و حقیقت این حکم برای او بیان نشده است. به مقتضای انسانیتش و به مقتضای نوع دوستی اش، به مقتضای آن صفات کمالیه ای که در وجود او هست، جود و اینها که در او هست، کمک می کند، به فقرا کمک می کند، به مستمندان کمک می کند، حالا عنوان خمس را ندارد، خب ما نمی توانیم بگوئیم این فرد مرتد است چون در اینجا آمده انکار خمس را می کند.

یا اینکه استضعاف، استضعاف فکری باشد نه استضعاف بدوی. شخصی است که واقعاً این شخص، اول به خمس و اینها معتقد بوده بعد در یک موقعیتی قرار می گیرد که این موقعیت برای او تبدیل ذهنی به وجود می آورد، نگاه می کند می بیند این خمس را باید به کی پردازد؟ فرض کنید باید به این آدم پردازد، بعد این آدم کلکی از کار در آمد، به آن پردازد می بیند آن یکی آن جوری از آب در آمد، افرادی که این خمس را دارند می گیرند من باب مثال صرف در چه مسائلی دارند می کنند! اینها را وقتی می بینید می گوید آقا فرض کنید که اصلاً این خمس یک چیزی است که اینها این را از خودشان در آوردند چون به هر مورد نگاه می کند می بیند این خلاف است و بالأخره یک مورد صحیح هم نمی بیند. این کم کم تبدیل فکری برایش پیدا می شود، دست خودش نیست. این در اینجا استضعاف فکری است، به واسطه جریانات، به واسطه شرایطی که برایش پیدا

شده، این در اینجا ذهنش تبدیل پیدا کرده، ما نمی‌توانیم بگوییم این در اینجا مقصر است. تقصیر ندارد. خب در آن شهری که بوده نگاه می‌کند می‌بیند افراد، افراد نامناسبی هستند، با هر کسی برخورد می‌کند [می‌بیند فرد نامناسبی است]، از آن طرف هم علم غیب ندارد که برود پیش افراد صالح. کف دستش را که نخوانده که بلند بشود برود...، ما در اینجا هم نمی‌توانیم حکم به ارتداد او کنیم.

پس بنابراین یکی از آیاتی که دال بر عدم تحقق ارتداد در افرادی است که ممکن است انکار ضروری از ضروریات دین را بکنند، این آیاتی است که مربوط به استضعاف است.

البته در اینجا آیات دیگری هم هست که مربوط به تعمد و تفکر و تدبر و... هست و چون ما دیدیم که اینها خیلی زیاد است از آنها صرف نظر کردیم و اینها را دیگر بیان نمی‌کنیم. دیگر بحث ما در مورد استفاده از آیات قرآن تا به امروز تمام شد. از فردا راجع به روایاتی که در این زمینه هست صحبت می‌کنیم. روایاتی که ممکن است در زمینه این باشد که آنچه که انسان در آن، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، در مقام عقاب و در مقام ثواب، آن عمل به تکلیف است بر اساس یقین. و اگر انسان بر اساس یقین، عمل به تکلیف نکند یا شک در تکلیف داشته باشد که این معلول عدم ادراک کافی احکام ضروری یا معتقدی از معتقدات اعتقادی اسلام باشد مانند توحید، معاد، عدل و رسالت و امثال ذلک، اگر این طور باشد عقابی متوجه این شخص نخواهد بود. انشاء الله از فردا در روایاتی که راجع به این قضیه آمده بحث می‌کنیم.

قبل از اینکه وارد این بحث بشویم یکی از ادله‌ای که می‌تواند در بحث ارتداد مورد دقت قرار بگیرد بحث تجربی است. ببینید! در تجری آنچه که آقایان مطرح کردند این است که آیا قبحی و حسنی که بر فعل مترتب است، آن بر فعل بلا دخالت فاعل است یا آن قبح و حسن بر فعل به لحاظ فاعل است؟ به عبارت دیگر آن وصفی که فعل پیدا می‌کند و متصف به حسن یا متصف به قبح می‌شود و متعاقب آن جزا یا ثواب مترتب می‌گردد، وصف به حال نفس فعل است یا وصف به حال متعلق است؟ یعنی فاعل در اینجا دخالت در ترتب قبح و حسن داشته یا خود فعل در اینجا مورد نظر است؟ در اینجا قبل از اینکه وارد بحث تجری بشویم و ببینیم که حسن و قبح به کدامیک از این دو تعلق می‌گیرد، بهتر است راجع به خود فعل و غایت و غرض آن در اینجا صحبت کنیم.

فعل بر دو قسم است:

فعل یک موقع جنبه اجتماعی دارد و آن جنبه اجتماعی [مورد نظر است] و به عبارت دیگر نفس العمل فی الخارج مورد نظر است و بر او حسن و قبح تعلق می‌گیرد. و به عبارت دیگر اختیار و اراده مختار و مکلف در ترتب حسن و قبح دخالت ندارد

یا اینکه اختیار و اراده او در ترتب حسن و قبح دخالت دارد.

اگر فعل جزو آن نوع اول باشد، فرض کنید مانند افعالی که از فاعل سر بزند سواءً اینکه فاعل فاعل مختار باشد یا نباشد، سواءً اینکه این فاعل انسان باشد یا نباشد، ابر از آسمان باران می‌بارد، ابر در آن نزول مطر مختار نیست اما این نزول مطر موجب خیرات و برکات خواهد بود. در اینجا حسن و قبح به نفس آن فعل تعلق گرفته است و کاری به اختیار و اراده او ندارد. دکتری است، مکتشفی است، یک ویروسی را کشف می‌کند، یک میکربی را کشف می‌کند، یک واکسنی را کشف می‌کند حالا او منظورش این بوده که با این واکسن چه مسائلی پیدا بشود، چه تخیلاتی در او بوده، چه مسائلی در ذهن او بوده، ما به آن کاری نداریم، الآن که این میکرب کشف شد موجب خیلی از مسائل و خیرات می‌شود یا الآن که این واکسن کشف شد موجب جلوگیری بسیاری از امراض و... می‌شود. حالا فرض کنید این واکسن را این شخص طیب، خودش کشف کرده یا این واکسن را یک حیوانی کشف کرده، این دیگر برای ما فرقی ندارد. در اینجا حسن و قبح به نفس الفعل بدون دخالت در نیت و غرض فاعل [تعلق گرفته است]. [خب ما به این نقطه و این مرحله کاری نداریم.

اگر فعلی از فاعل مکلف سر بزند که طرف این فاعل، عقاب و ثواب است و به عبارت دیگر فاعل، طرفش خداست و خداوند متعال بر اساس تکلیف، فاعل را معاقب یا مثاب قرار می‌دهد، طبعاً در اینجا فاعل در این فعل دخالت دارد یعنی حسن و قبح در نیت فاعل، در اینجا دخیل است.

بحث تجری در مباحث علم و همین طور در جلد دوم کفایه و همین طور در مباحث اوامر در جلد اول کفایه، مرحوم آخوند این بحث را کردند گرچه در آنجا بحث را به آخر نرساندند و به عبارت دیگر مطلب را ناتمام رها کردند اما آنچه که مستفاد می‌شود به نحو اجمال، چون ما اگر بخواهیم بحث تجری را بکنیم، این کشیده می‌شود به مباحث قضا و قدر و اختیار و ترتب اختیار بر علل موجوده و مسائلی که خارج از بحث است و جدا است، من حیث المجموع و مجمل این است که در تجری چون بحث عقاب و ثواب است بنابراین اختیار و اراده مکلف در ثواب و در عقاب دخیل است، اگر نگوئیم در حسن و قبح قضیه دخالت دارد که آن به ما خیلی ربطی ندارد، حداقل در ترتب ثواب و عقاب، نیت مکلف و نیت فاعل مختار و مرید در این قضیه دخالت تام دارد. به جهت اینکه اگر ما بگوئیم که نفس العمل فی الخارج و نفس الفعل فی الخارج، آن موجب عقاب و ثواب است لازم می‌آید که پروردگار متعال ظالم باشد چون بسیاری از مبادی فعلیه در اختیار مکلف و در اختیار فاعل نیست، چه بسا فاعل می‌خواهد عملی را انجام بدهد و فرض کنید همین که می‌خواهد آن عمل را انجام بدهد این عمل به واسطه بعضی از علل خارجی از حیطة قدرت او بیرون می‌رود و چه بسا اینکه ممکن است در بعضی از موارد عملی را انجام ندهد اما به واسطه بعضی از عوامل و علل خارجی بر او تحمیل می‌شود. مثل اینکه کسی بخواهد یک عمل حرامی را انجام بدهد، فرض کنید خمیری را که در اینجا هست بخورد، همین که می‌خواهد خمیر را بخورد گربه‌ای از اینجا رد می‌شود و می‌زند و آن لیوان را می‌ریزد، خب در اینجا ما باید

بگوئیم خداوند در اینجا نه تنها او را معاقب نمی‌کند بلکه یک ثوابی هم به او می‌دهد به خاطر اینکه این خمر را در اینجا نخورده!

یا اینکه فرض کنید یک شخصی می‌خواهد یک کار ثوابی انجام بدهد، به یک فقیری می‌خواهد پول بدهد و همین که می‌خواهد پول را به فقیر بدهد آن فقیر کله‌اش را می‌آورد جلو و این دستش می‌رود در چشمش! حالا فرض کنید که بایستی برود و چشمش را هم مداوا بکند! حالا بگوئیم که خداوند متعال نه تنها به او ثواب نمی‌دهد بلکه یک عقابش هم می‌کند به خاطر اینکه چشم یک فقیر را کور کرده! یا چشم او را اذیت کرده! پس بسیاری از مبادی فعل در اختیار مکلف نیست، مبادی خارجی.

لذا ما در تحقق فعل در خارج- اگر در نظر شریف آقایان باشد- غیر از آن سلسله علل، [مثل] تصور مبدأ، شوق به سوی مبدأ، جزم به سوی مبدأ و بعد عزم و بعد اراده در نهایت کار و بعد انبعاث قوه در اعضاء و جوارح، غیر از آن سلسله علل، یک مسائل دیگری را در تحقق فعل در خارج دخیل دانستیم و آن عبارت است از تهیئو اسباب و وسایل خارجی برای تحقق فعل در خارج. اگر اسباب و وسایل در خارج نباشد من هر چه هم اراده بکنم، در خارج تحقق پیدا نمی‌کند.

پس بنابراین اگر قرار بر این باشد که خداوند متعال ثواب را بر اساس فعل و عقاب را بر اساس فعل بدهد لازمه‌اش این است که به مذنب و عاصی و یا به متجری ثواب و به ممتثل و مکلفی که در مقام اتیان هست عقاب بدهد چون ممکن است در بعضی موارد، انقلاب فعل در خارج بشود. بر این اساس مسئله تجری را ما پی ریزی می‌کنیم.

متجری به کسی گفته می‌شود که گرچه عمل او در خارج، نفس العمل، عمل خلافی نیست اما نیت او نیت عصیان و ذنب و اثم است. فرض کنید که به گمان و اعتقاد اینکه این خمر است این را برمی‌دارد که بخورد بعد متوجه می‌شود یا انکشاف به عمل می‌آید که این، ماء بوده، این خمر نبوده. خب در اینجا ما باید بگوئیم که این اصلاً گناهی نکرده چون این شخص در خارج شرب خمر را مرتکب نشده، اگر ما عقاب و ثواب را بر متجری و بر غیر متجری که فاعل ممتثل است بخواهیم بر آن نفس العمل فی الخارج مترتب کنیم لازمه‌اش این است که بگوئیم عقاب و ثواب مترتب است بر امور غیر اختیاری مکلف، و هذا ظلمٌ بین. چون ماء و شراب بودن در اختیار مکلف نیست، ممکن است من به نیت آب بردارم و آن را بخورم و بعد معلوم بشود در خارج خمر از کار درآمده، یا به نیت خمر بیایم این را بخورم بعد معلوم بشود که آب است. اگر قرار باشد که ثواب و عقاب بر اساس نفس العمل فی الخارج و نفس الفعل در خارج باشد این لازمه‌اش این است که ثواب و عقاب مترتب بشود بر اموری که غیر اختیاری مکلف است و هذا ظلمٌ.

پس بنابراین مبنای ما در بحث تجری این شد که تمام ثواب و تمام عقاب، همه بر اساس نیت مکلف

به آن فعلی که در خارج انجام می‌گیرد تعلق پیدا می‌کند و با این حساب یک دفعه در روز قیامت می‌بینید خدا یک شخصی را می‌برد در نار در حالی که عمل خارجی را انجام نداده و شخصی را می‌برد در جنت در حالی که عمل خارجی را انجام نداده. چون نیت صالح است خدا ثواب می‌دهد و چون نیت طالح است خدا عقاب می‌کند. این بحث بحث تجری است.

خب بر این اساس که بحث تجری به واسطه اشتباه و خطاء در موضوع، آن نیت، تفاوت پیدا نمی‌کند و اگر اشتباه پیدا بشود، خطای در موضوع است دیگر، یعنی فرض کنید این را خمر می‌پندارد در حالتی که ماء است پس در موضوع برای او خطاء پیدا شده دیگر، به واسطه خطاء در موضوع، آن عقاب و آن ثواب از جای خودش حرکت نمی‌کند و تغییر پیدا نمی‌کند، اگر این طور باشد پس بنابراین مسئله ما در اینجا مورد پیدا می‌کند. اگر ما به واسطه خطاء در ادله، به واسطه خطای در فکر، به واسطه خطای در ترتیب قیاسات و قضایا به یک نتیجه‌ای که آن نتیجه مخالف با یک ضروری از ضروریات دین است، مخالف با یک مبنای اعتقادی دین است برسیم، در اینجا مشمول حدیث رفع خواهیم بود. لذا یکی از عبارات حدیث رفع چی بود؟ الخَطَا و النسیان. لا یعلمون را قبلاً گفتیم، ما لا یطیقون را گفتیم، و ما استکره علیه را گفتیم. یکی از آن موارد استدلال بر عدم ارتداد در انکار ضروری از ضروریات الخَطَا در حدیث رفع است که آن خطاء یا خطای در موضوعات است یا خطای در حکم است، هر کدام از این دو باشد، چه خطای در موضوع باشد، فرض کنید که من باب مثال اصلاً موضوع حجاب را این طور نبیند، اصلاً فرض کنید که طبق ادله بگوید که منظور از حجاب حالا موی او هم پیدا باشد اشکال ندارد که خطای در موضوع است، یا اینکه خطای در حکم باشد، می‌گوید حجاب این است، موضوع حجاب این است اما حکم حجاب برای الآن نیست برای یک مورد دیگر است، یا اینکه فرض کنید بگوید این خمر نیست یا اینکه بگوید اگر هم خمر هست الآن دیگر این خمر من باب مثال دیگر حرام نیست، الآن دیگر حکم خمر عوض شده، تغییر پیدا کرده است، هر کدام از این دو تا باشد، چه خطای در موضوع و چه خطای در حکم، مشمول حدیث رفع خواهد بود به همان بیانی که ما در بحث تجری آن بیان را مطرح کردیم.

پس بحث تجری می‌شود مقدمه برای استفاده خطاً در استدلال بر عدم تحقق ارتداد نسبت به افرادی که قائل به حکمی یا موضوعی مخالف با ضروری از ضروریات دین باشند چون ملاک حسن و قبح، حسن و قبح فاعلی است نه حسن و قبح فعلی. و در مورد خطاً استناد خطاً به فاعل موجب رفع حرج از فاعل خواهد بود. این هم فعلاً بحث امروز تا انشاء الله بعد.

البته این مطالبی که خدمتان عرض می‌کنم حالا انشاء الله در دست‌بندی و اینها، اینها همه شرح دارد، شما خودتان هم راجع به اینها بیشتر تأمل و... داشته باشید، ما دیگر خیلی مجمل که صرف همان احتجاج به

این قضیه [باشد اینها را بیان می کنیم اما مفصلش دیگر به عهده خود رفقاء.]

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ